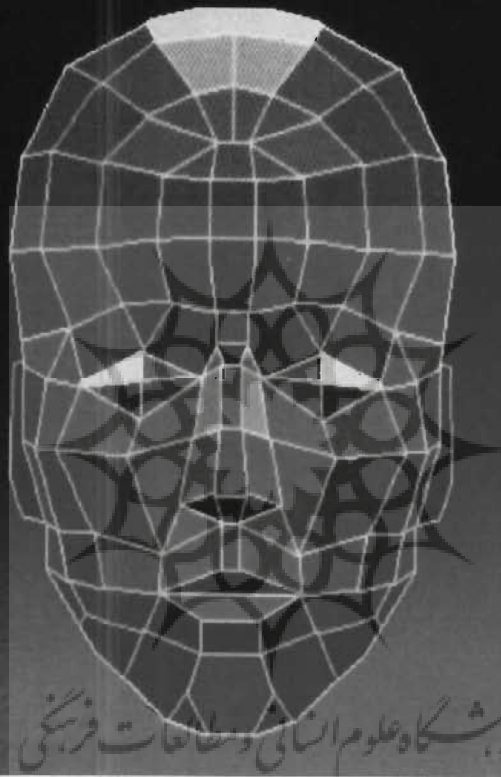


# فرد و اجتماع

دان دانل



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

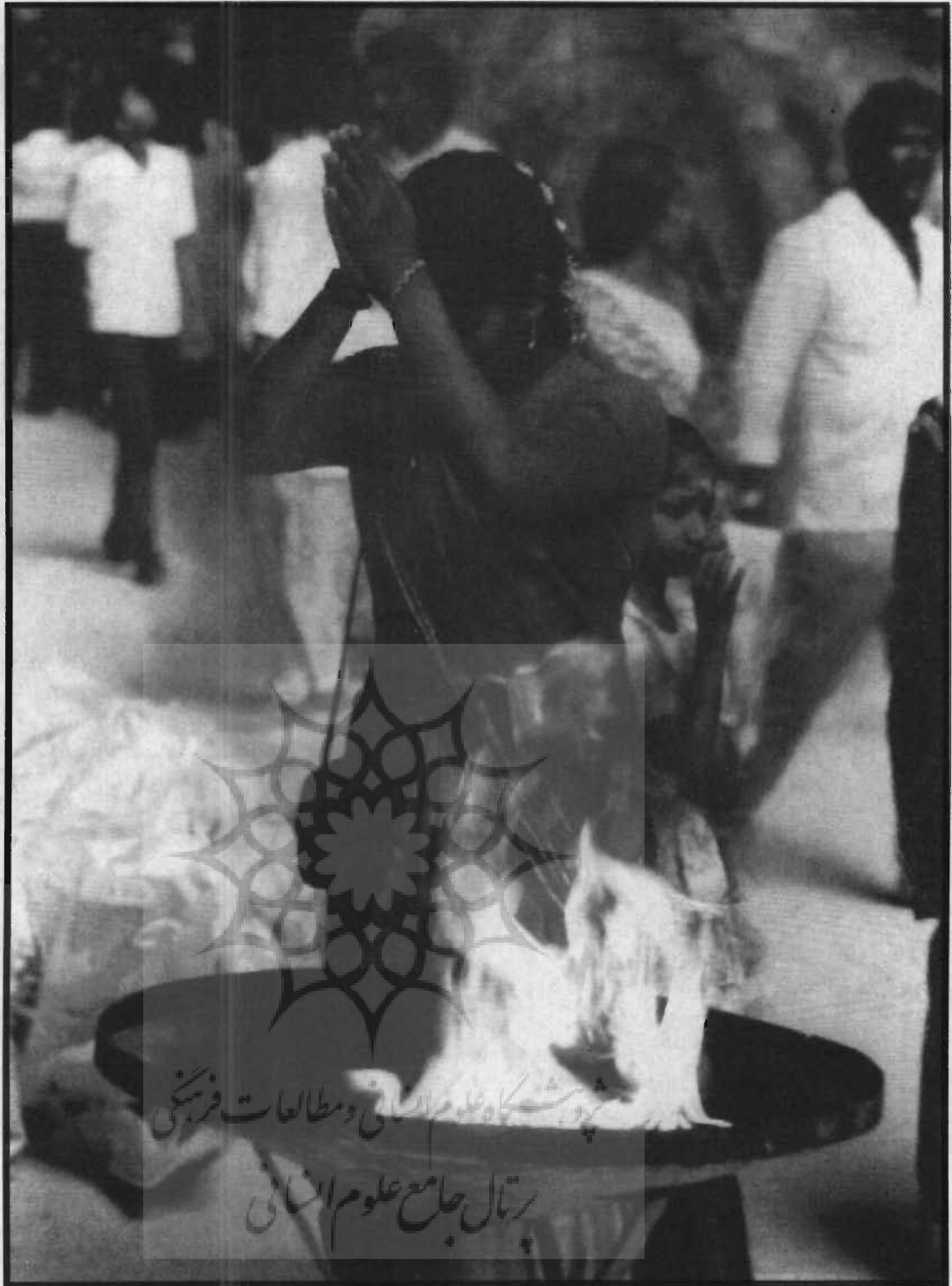
رساله جامع علوم انسانی

امکان‌پذیر نیست، باید چنین نتیجه بگیریم که باور دینی به نظم الهی باید بر سازمان مدنی مسلط باشد و باید حکومت دینی را مشروع بدانیم. در این صورت، در برابر این پرسش قرار می‌گیریم که آیا حکومت‌های دینی می‌توانند به حقوق اقلیت‌ها احترام بگذارند یا نه، خاصه اگر این اقلیت‌ها یا باور دینی متفاوت با دین رسمی داشته باشند و یا اصلاً بی‌دین باشند.

اما اگر به اعتقاد ما، جدایی امور دنیوی از امور معنوی مطلوب و امکان‌پذیر باشد، آن‌گاه مسئله نقش دولت لاییک مطرح می‌شود. آیا می‌توان بدون بنیادی معنوی، اخلاق سیاسی داشت و بدون پایه‌ای متعالی، از قانون و حق سخن راند؟ یا اینکه تنها کارکرد دولت لاییک، سازمان دادن به همزیستی میان جمعیت‌های دینی متفاوت است؟ و اگر چنین باشد، مجبوریم حکم‌های

اندیشه فرد مطلق، فردی، وورای دین و خاستگاهش، در تاریخ جامعه انسانی ابداعی بالنسبه متاخر است. اجتماع پیش از ظهور فرد وجود داشته است. اجتماعی که فرد همواره می‌خواهد از آن خارج شود. اما همواره خواهان بازگشت به آن است.

بگذارید از همین ابتدا به مسائل سیاسی بپردازیم و پیش از هر چیز پرسیم که آیا باید وظایف هر فرد را به‌عنوان شهروند پذیرفت یا نه و آیا امور دنیوی از امور معنوی جدایی‌پذیرند یا جدایی‌ناپذیر؟ اگر به هر دلیلی معتقد باشیم که این جدایی



مراسم مذهب هندو مالزی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

مقام ریاست او بر دولت حکم می‌داد. لایبیک‌گرایی دولت‌های مدرن، شباهت زیادی به تعریف دین در یونان و روم باستان دارد. از دیدگاه ارسطو و نیز کیکرو (سیسرون)، دین از اداره امور مدنی، یا به دیگر سخن از دولت جداست. گرچه خدایان همه‌جا حضور داشتند، اما اطاعت از آنان الزامی نبود.

حال این پرسش پیش می‌آید که در دولت‌های لایبیک چه روی داده است که ماهیت چشمداشت ما را از دین و سیاست دگرگون می‌کند؟ امیدوارم با طرح مثالی از فرانسه، یا دست‌کم آنچه از آن باقی‌مانده (زیرا از هر سو مورد تهدید است)، به فرانسه محوری افراطی متهم نشوم.

بی‌چون و چرای دولت ائتلافی و حقوق طبیعی و مدنی‌ای را که وضع می‌کند جست‌وجوگرانه بررسی کنیم. مختصراینکه آیا اخلاق لایبیک دولت بی‌خدا از مشروعیت و کارایی برخوردار است یا نه؟

### خدا به منزله رأس دولت

انقلاب ۱۶۸۸ انگلستان، انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا و انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه سه رویداد مهم و آغازگر خداستیزی بودند. از زمان تصویب قانون هابیس کورپوس (Habeas Corpus) در ۱۶۷۹ تا بیانیه حقوق بشر و شهروندان، جنبشی در جامعه مدنی ظهور کرد که به انکار خدا و



## با زمان زیستن

سیاست و مذهب

از قدیم بوده‌اند؛

اکنون زمان

علم و معنویت است.

جواهر لعل نهرو

(۱۸۸۹-۱۹۶۴)

سخنرانی در اتحادیه سریلانکا

برای پیشرفت علم.

یا برخلاف گفته هابس، فقط گرگی از برای انسان نیست. انسان موجودی است اجتماعی و مذهبی، و از ازل نیز چنین بوده است. فرد در تاریخ انسان، ابداع و ساخته‌ای بالنسبه متأخر است. اجتماع پیش از ظهور فرد بوده است، اجتماعی که فرد بدون آن وجود نمی‌داشت. فرد همواره می‌خواهد از اجتماع خارج شود و درعین حال همواره خواهان بازگشت به آن است. ژان - پی‌یر ورنان، یونان‌شناس فرانسوی اعتراف کرد که تمام عمر خود را با این اندیشه سپری کرده است که همچون مارکس، ملت و دین را از دید تاریخ محکوم بداند. هم او بعدها از این دریافت خود سخن گفت که اگر دوام این دو مفهوم را در درون انسان نمی‌پذیرفت، هرگز چیزی از موضوع مورد مطالعه‌اش یعنی یونان نمی‌فهمید.

نخستین نتیجه‌گیری اینکه، هرآنچه در جامعه مدرن یکپارچگی فرد با جماعت دینی‌اش را با شدت و سرعتی بسیار موردحمله قرار دهد، درنهایت موجب واکنش و حتی پس‌رفت فرد می‌شود. در اینجا نباید «جماعت دینی» را با جماعت مؤمنان یکی گرفت. اغلب آنچه در سنت دینی مایه تأسف می‌شود، از دست رفتن ایمان یا حتی اعتقاد نیست، بلکه حذف نوعی تعادل اجتماعی پدرسالارانه آکنده از احساسات دینی است.

دومین دلیل جماعت‌گرایی اخیر این است که مدتی است با بحران خرد مواجهیم، بحرانی که با ظهور فرد مرتبط است. آیین فرد، پیشرفت علمی و نیز آیین سازمان‌یافته تاریخ و مردم جانسین امر متعالی شدند و از همین رو به شیوه‌ای مذهبی مورد ستایش قرار گرفتند و تجربه شدند. حتی آیین فرد به پیدایش ایدئولوژی‌هایی خودکامه منتهی شد.

بحران خرد فقط ناشی از ایدئولوژی‌هایی نیست که آن را به بیراهه کشیده‌اند، یا حتی ناشی از محدودیت‌هایی علمی نیست که دانشمندان به‌تازگی به آن تحمیل کرده‌اند.

در فرانسه نیز دین از دولت جداست. به‌علاوه، با بریدن سر لویی پانزدهم، حذف خداوند از رأس دولت از چیزی نمادین فراتر رفت.

در فرانسه، بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۱، فرد که به شهروند بدل شده بود، پا به عرصه نهاد، هر چند برای رسیدن به بلوغ و کمال، به دو سده زمان نیاز داشت، و این به معنای پیدایش غروری عمیق بود. آزاداندیشان، زادیکال‌ها و همواداران ولتر که دست‌اندرکار دائره‌المعارف بودند، قدرت کلیسای کاتولیک را رد می‌کردند و درعین حال نسبت به مردم نیز بدگمان بودند. انقلابیون و اعضای مجلس مؤسسان اندیشه فرد مطلق را بنیاد نهادند: فردی ورای دین، خاستگاه، اجتماع و طبقه‌اش. دولت جمهوری در میان جماعت‌های مختلفی که دیگر کوچک‌ترین موجودیت حقوقی و نهادی ندارند، فقط حاکمی میانجی نیست؛ دولت جمهوری تجلی حاکمیت مردم بر پایه افرادی آزاد و برابر است.

اکنون در فرانسه جماعت‌ها سربرآورده و از نو سازماندهی شده‌اند و رهبران‌شان گاه بر سر فلان یا بهمان اصلاحات باهم توافق می‌کنند، بی‌شک این زنگ خطری برای تحول یاد شده است که می‌توان سرانجام حاد و بحرانی آن را در ایالات متحد، لبنان و حتی بدتر از این، در جمهوری‌های شوروی و یوگسلاوی سابق مشاهده کرد. ما در عصر جماعت‌گرایی (communalism) به سر می‌بریم. حال دلایل چنین گرایشی چیست؟ من برای آن سه دلیل ارائه می‌دهم.

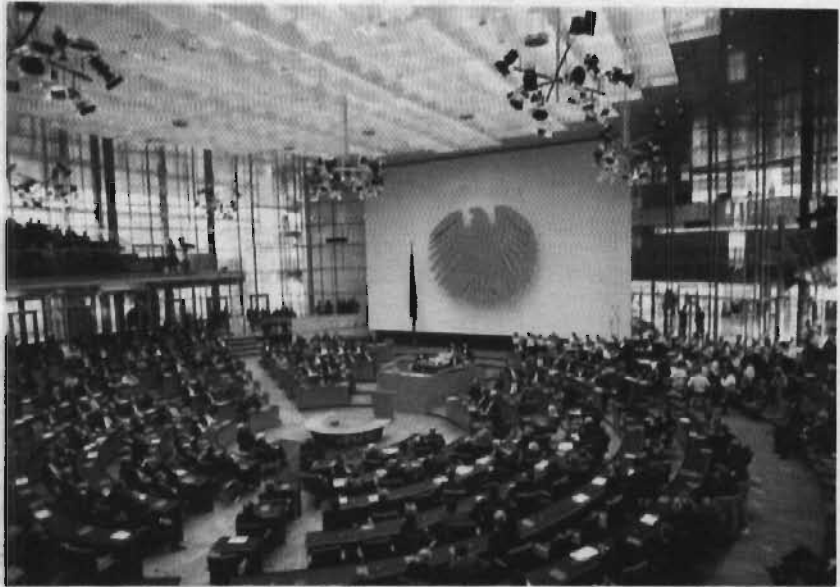
## انسان موجودی مذهبی است

نخست اینکه ما از یاد برداریم که انسان موجودی مذهبی است. انسان برخلاف عقیده ارسطو، فقط حیوانی سیاسی

سالگرد جمهوری دموکراتیک و  
اجتماعی جهان - پیروزی،  
کننده کاری تمثیلی اثر  
هنرمند فرانسوی، ۱۸۴۸.







نشست افتتاحیه مجلس  
(بوندستاگ) جدید آلمان،  
بن، ۱۹۹۲.

این بحران آن‌گونه که امانوئل لویئاس، فیلسوف فرانسوی می‌گوید برخاسته از پیامد مهیب دو ایدئولوژی پیشرفت است: لیبرالیسم که به نازیسم انجامید و کمونیسم که در دامان خود استالینیسم را پروراند. «جنگ‌های جهانی و درگیری‌های محلی، ناسیونال سوسیالیسم، بلشویسم، اردوگاه‌ها، اتاق گاز، زرادخانه‌های هسته‌ای، تروریسم و بیکاری بیش از حد تحمل فقط یک نسل است.» و من احساس می‌کنم که ترس از استعمار و استعمارزدایی را نیز باید بر آنها بیفزایم. پیامد این بحران خرد، یا نهیلیسمی گذرا و ناپایدار خواهد بود یا نیازی ماندگار به تعالی.

### گرفتن قدرت از خدایان

با این‌همه، از دیدگاه من سومین دلیل جماعت‌گرایی اخیر اهمیت بیشتری دارد. سده‌ها نه تنها خدایان را از قدرتشان در زندگی مدنی و از قدرت نابودی، بازآفرینی و بازتولید نامحدود انسان محروم کرد، بلکه با بهره‌مندی از حضور گسترده تصویر و به کمک امواج، زمان و مکان را نیز حذف کرد. حال اینکه چه «انسان نویی» از درون سپهر رسانه‌های گروهی سر بر خواهد آورد، کسی نمی‌داند. اما از پیش می‌دانیم که تنها یک زمین، یک جهان و یک سیاره موجود است. از دیدگاه فلسفی، این اندیشه که دیگر هیچ چیز انسانی برای ما ناآشنا نیست، اندیشه‌ای سرمست‌کننده است. اما دانستن اینکه جهان یگانه است به معنای تحقق یگانگی آن نیست. کاملاً برعکس و حتی از درگیری‌های خوفناکی که پیش از تحقق این یگانگی

**منظور از بازگشت به دین، اغلب بازگشت به آن چیزی است که بر دین تقدم داشته است. هم باید در نظر داشت که انسان موجودی طبیعتا مذهبی است و هم باید در برابر انحراف‌های این بازگشت به طبیعت مقاومت کرد.**

ممکن است بر ما تحمیل شود، باید ترسید. جابه‌جایی جمعیت و ازدیاد آن، اختلاط مردم، آمیزش فرهنگ‌ها و درهم‌آمیزی زبان‌های مختلف جهان (برپایی برج بابل) در همه‌جا موجب سرگیجه و کناره‌گیری و تنش شده است. از یاد نبریم که بابل نه ستایش از جهان‌میهنی چندزبانی، بل لعن و نفرین بود. برج بابل برج مجازات و تیردبختی است. پیش از آنکه بپذیریم خوشبختیم چون به سیاره زمین تعلق داریم، از خود می‌پرسیم که چه هستیم و آیا می‌خواهیم همانی باشیم که بوده‌ایم یا همانی باشیم که تصور می‌کنیم بوده‌ایم. ما آنچه را که «اصالت» نام دارد جست‌وجو می‌کنیم، اصالتی که اغلب به معنای ابداع ریشه‌هاست و ادعا می‌کنیم که دین پدرانمان را باز یافته‌ایم و در پیام این دین گاهی فقط آن چیزی را برمی‌گزینیم که بهتر بتواند دیگری را نفی کند.

نیاز به دین برای گروهی بیانگر یک فقدان و برای گروهی دیگر بیانگر حسرت به گذشته است. دین ممکن است افسوس خوردن بر جهان تداوم و درون‌ماندگاری باشد، جهانی که در آن جاندار احساس می‌کند که جزء مکمل اجتماع است، همچون «آب درون آب». از دیدگاه ژرژ باتای، دین مطالبه صمیمیت با اشیاء و دیگری است. دین می‌تواند افسوس خوردن بر حالتی متعالی و اولیه باشد، همچون افسوس خوردن بر روح در جهان افلاطونی یا بر بهشت پیش از هبوط. میرچا الیاده، تاریخ‌نگار ادیان، آن آیین‌هایی را در یونان باستان، هند و مسیحیت شناسایی و مطالعه کرد که بیانگر یا متضمن نیاز یا خواست بازگشت به دوران خیالی خاستگاه‌ها و به دوران اسطوره‌های بنیان‌گذارند، اسطوره‌هایی که، اگر لازم باشد، بتوان بازسازی‌شان کرد.

با تأمل بر قوت سه دلیل یاد شده (که به دلیل ذاتی بودن، نیرویی دهشت‌بار است)، می‌توان به شکنندگی رژیم‌هایی که مدعی مقابله با آنها یا حتی نادیده گرفتن‌شان‌اند، پی برد و نیز می‌توان فهمید که نظام‌هایی هرچند خودکامه که به نیازهای دینی و اولیه نوع انسان پاسخ می‌دهند، تا چه حد قادر به حفظ آینده‌ای برای خودند. و سرانجام می‌توان به جوهر استبداد و سستی بنیاد دموکراسی پی برد. آنگاه دیگر از دیدن برخی تظاهرات عجیب و غریب شگفت‌زده نمی‌شویم، مانند تظاهرات میلیون‌ها قربانی استالینیسم که در غم مرگ استالین اشک ریختند، استالینی که یکی از خون‌آشام‌ترین خودکامگان جامعه انسانی بود.

### قربانی ابراهیم

هم‌اکنون دوباره ترسی ما را فرا گرفته است، ترس از بازگشت پدیده دینی روان‌شناختی - اجتماعی طرح شده از سوی رنه ژیرار که تهاجم و پرخاشگری و تداوم آن را با

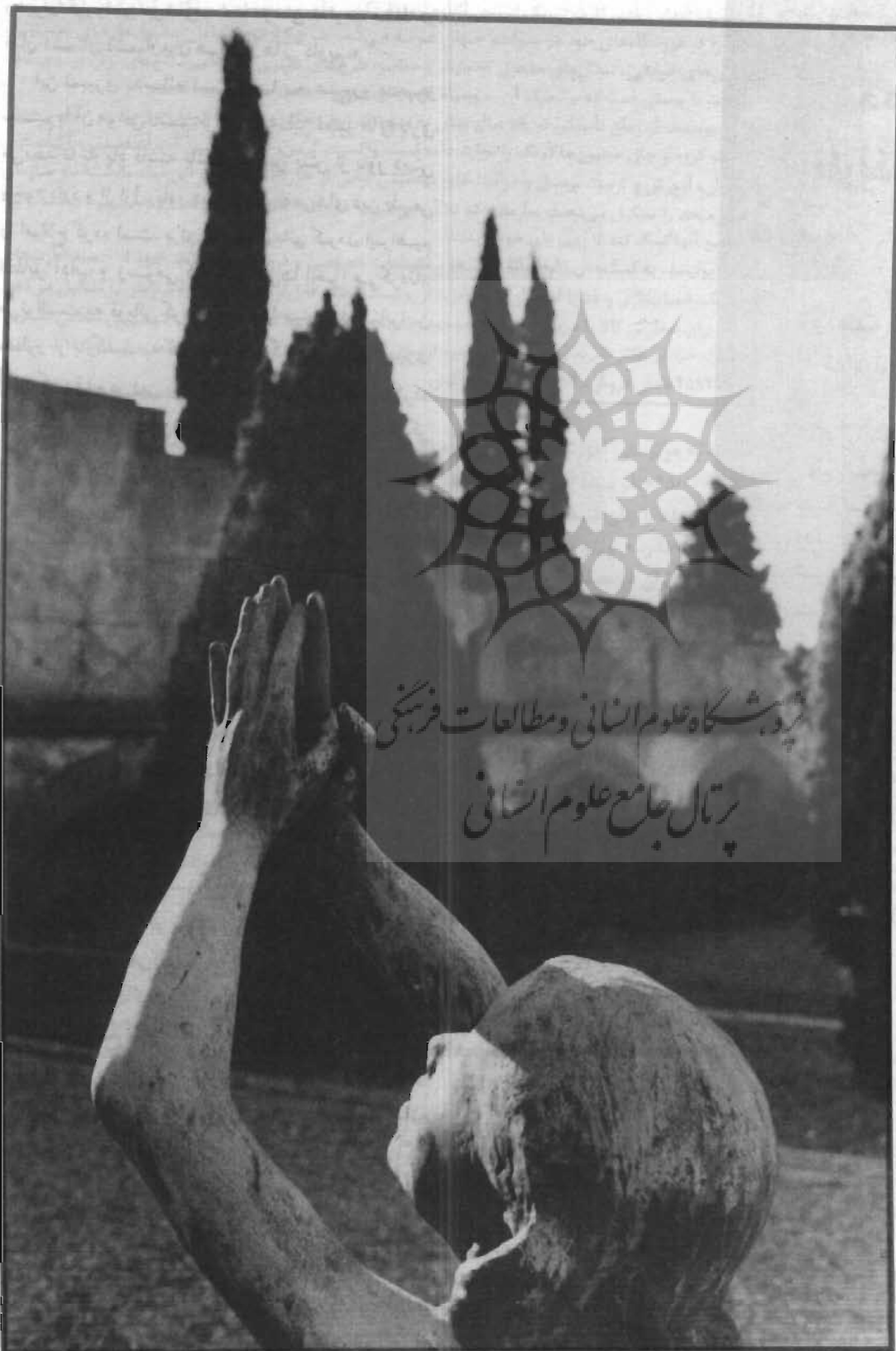


است، مالکیت من بر آن سلب شده است، پس می‌خواهم نابودش کنم. مختصراینکه برادرکشی تنها جنگ حقیقی است. تنها از آن کسی کاملاً نفرت داریم که بیش از همه می‌شناسیم و تقریباً هیچ چیز ما را از او جدا نمی‌کند مگر تفاوت‌هایی ناچیز که خود می‌سازیم.

در چنین شرایطی، عشق نمی‌تواند خودانگیخته باشد زیرا رانه اصلی تصاحب هرآن چیزی است که با ما یکسان است. عشق فقط در این خود اجتماعی و در نتیجه،

اصل مجاورت توضیح می‌دهد. از دیدگاه رنه ژرار دشمن همان همسایه و برادر و نزدیکان است، (که ده فرمان آنان را «همسایه» می‌نامد). اگر از ما می‌خواهند که همسایه خویش را همانند خود دوست بداریم، از این روست که بیشتر از همه، دقیقاً همین همسایه را رقیب و خصم خود می‌پنداریم. آن کسی که بیشتر از همه به من شباهت دارد و من نیست، دشمن من است. او همان بخشی از خود من است که در خود دوستش دارم، چون بیرون از من

تندیس فرشته‌ای در حال نیایش.  
این تندیس بر روی مقبره‌ای در  
گورستان فلورانس (ایتالیا)  
قرار دارد.



ژان دانیل، Jean Daniel

اهل فرانسه، سردبیر هفته‌نامه

نوول ابزرواتور است که در ۱۹۶۴

خود آن را پایه‌گذاری کرده است.

برخی از آثار اخیر او عبارت‌اند از:

*Cette grande lueur a l'Est* (1989);

*La blessure* (1992).



دینی وجود دارد، آن هم به قیمت مهار بی‌اندازه خود و درحقیقت، به قیمت نوعی تجاوز. در سرشت پسران ابراهیم نوعی ناتوانی از عشق وجود داشت، زیرا آنان پیش از آنکه پسران پیامبر باشند، مردانی مذهبی بودند. در میراث ابراهیم و در تحلیل نهایی، در میراث یهودی - مسیحی، عشق از همان نگاه نخست پدید نمی‌آید، بلکه آن را باید آموخت. مناسبات میان ادیان، قوم‌ها و ملت و واکنش‌های مورد مطالعه میان افراد، ما را به این ضرب‌المثل بالکانی می‌رساند که امروز از دهان یکی از رهبران کرووآسی می‌شنویم: «ما دوستی نداریم، فقط در میان دشمنان دشمنان مان هم پیمان‌هایی داریم.»

این تعبیری بدبینانه است و ما به هیچ‌رو مجبور نیستیم با آن موافق باشیم. با این همه، این تعبیر ما را یاری می‌دهد تا به یاد داشته باشیم که دین پیش از باور دینی وجود دارد و از ازل، باور دینی اغلب نقص‌های دین طبیعی را اصلاح کرده است. برای نمونه، قربانی کردن ابراهیم مطابق آداب و رسومی که کلدانی‌ها اجرا می‌کردند، می‌توانست به قربانی کردن انسان‌ها بینجامد. بنابراین منظور از بازگشت به دین اغلب بازگشت به آن چیزی است که مقدم بر دین بوده است و باور آن را اصلاح کرده یا در سیر تکامل‌اش می‌توانست آن را اصلاح کند. به دیگر سخن، گرچه به دلایل بسیار، انسان موجودی طبیعتاً دینی است، اما دلایل به مراتب بیشتری برای مقاومت در برابر انحراف‌های این بازگشت به طبیعت وجود دارد. در هر حال، آیا باید از جدایی دین از سیاست دفاع کرد؟

دین به سیاست رنگ و لعاب می‌دهد، به آن خوراک می‌دهد و در آن نفوذ می‌کند، اما به تنهایی نمی‌تواند الهامبخش سازمان سیاسی اجتماع باشد. در نظر گرفتن سرشت تقلیل‌ناپذیر دین یک چیز است، و البته چیزی چشم‌ناپوشیدنی، و تبعیت نهادهای مردمی از جلوه‌های باور دینی چیزی دیگر، نهادهایی که شأن و منزلت فرد را متحقق می‌کنند.

حال از خود می‌پرسیم که چگونه می‌توان بنیانی را برای مقاومت در برابر سرشت تقلیل‌ناپذیر دینی انسان فراهم آورد. فکر می‌کنم پاسخ در سرشت عام هر آن چیزی نهفته است که در آگاهی بروز می‌کند. منتسکیو در *روح‌القوانین* پاسخ حکیمانه‌ای به این پرسش می‌دهد که تا به امروز مورد پذیرش همگان بوده است و جا دارد در اینجا نقل شود: «اگر بدانم چیزی برای من سودمند است اما برای بستگانم زیان‌آور، آن را از ذهنم دور می‌کنم. اگر بدانم چیزی برای بستگانم سودمند است اما برای میهنم زیان‌آور است، می‌کوشم تا فراموشش کنم. اگر بدانم چیزی برای میهنم سودمند است اما برای اروپا زیان‌آور، یا حتی بدانم برای اروپا نیز سودمند است اما برای بشر زیان‌آور است، آن را جنایت به شمار می‌آورم.»

## اقتصادگرایی هم‌پیمان تاریک‌اندیشی رژمی دیره

مذهب نه افیون توده‌ها  
که ویتامین ضعف‌است

تفکر آرمانگرایانه و امیدواری ما به آینده‌ای توأم با شادی و رفاه تا کام مانده است و اکنون ما شاهد بازگشت رسمی به آرمان‌ها و امیدهایی هستیم که استوارترند و ابطال‌پذیری آنها کمتر است. رویگردانی مردم سرخورده از سیاست، اکنون بازگشاینده در به سوی مذاهبی است که مسئولیت‌های سیاست را بر دوش گرفته‌اند. دگرگونی عقاید آغاز شده است. حکومت لیبرال منسافه، سوداگرانه و سهل‌انگارانه در دست مذهبی‌ها و مافیایی افتاده است که جز به تسلیم بی‌قید و شرط رضایت نخواهد داد. آگوست کنت (روشن‌بین‌ترین جامعه‌شناس زمان خود) پیشگویانه چنین گفت «هر آنچه را که چیز دیگری را جانشین آن می‌سازید نباید نیکند. مذهب نه افیون توده‌ها که ویتامین ضعف‌است. وقتی حکومت‌های دموکراتیک چشم‌اندازی جذاب‌تر از رفاه مادی برای مردم نیازمند ندارند چگونه می‌توان از روی آوری آنان به مذهب جلوگیری کرد؟ تعصب مذهبی چشم‌انداز تازه‌ای عرضه می‌کند زیرا مذهب شخصی آزادانه پذیرفته شده و معنویت دنیوی یا لامذهبانده‌ای وجود ندارد. امروز اقتصادگرایی بزرگترین هم‌پیمان تاریک‌اندیشی است اگر کلی‌مشریان ما در مقامات بالا کمتر به شاخص‌های داو جونز (Dow Jones) علاقه نشان می‌دادند، شاید سرسیردگان کمتری به مساجد و کلیساها روی می‌آوردند.

رژمی دیره

فیلسوف، مقاله‌نویس و نویسنده فرانسوی است